روایتی از یک گفت‌وگوی منتشر نشده با رحمت‌الله صدیق سروستانی

اسیر «واماندگی فرهنگی» نباید شد

قرارگرفتن در جایگاه راوی زندگی یک استاد قدیمی و شناخته شده گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، به‌نظر مخاطره‌انگیز می‌رسد. این مخاطره وقتی بیشتر نیز هست، اگر سخن از روایت زندگی فردی چون رحمت‌الله صدیق‌سروستانی باشد که از خصایص بارز او پیگیری و مشارکت در جالش‌های فکری است و در نتیجه در روایت این زندگی نیز گریزی از طرح نشان‌های برآمده از آن جالش‌ها نخواهد بود. با این همه مخاطراتی اینچنین را پذیرفتن، تجربه‌ای ارزشمند برای آزمون حدود پایبندی ما به «اخلاق» و خاصه «اخلاق علمی» نیز هست. ویژگی زنده‌نامه که به نوعی «گرامیداشت» یک زندگی است، بسیاری را به کاربرد زبان و محتوایی سرشار از اغراق و مبالغه ترغیب می‌کند.

این گرایش به تبدیل زندگینامه به «مداحی» را شاید بتوان نمودی از گرایشی عام به وانهادن صداقت و برگزیدن مداهنه دانست؛ امری که شیوع روزافزون آن، عرصه دانش را به روابطی فسادبرانگیز می‌آلبد و اندیشه دانشمندان را از امر واقع به دور نگاه می‌دارد.

بنابراین زندگینامه دکتر رحمت‌الله صدیق‌سروستانی را نباید چنان نوشت که برای مخاطب تداعی‌گر مداحی‌های بی‌ثمری باشد که در سپهرهای گوناگون فرهنگی، اجتماعی و حتی اقتصادی به شکلی اسفبار رایج‌اند. در این زندگینامه باید بتوان از هواداریی سروستان، شیراز، تهران و اوهایو به چیزی رسید، که گویای جیستی مرام، منش و اندیشه صدیق باشد و نیز باید بتوان ربطی و نسبتی برقرار کرد، میان صدیق راهبر اعتراضات دانشجویی در آمریکا و صدیق حلوت گزیده دهه ۷۰. این «باید»ها را از این جهت که معیاری به دست می‌دهند، برای تمییز این زندگینامه، از آنچه «مداحی» خوانده‌یم باید مورد توجه ویژه قرار داد. جالب است که در کنش «مدیحه‌سرا» با اینکه ادعای «ارادت» و «احترام» تجلی می‌کند، اما در واقع آنچه محتوای مورد بحث است، به وهم و وهن سپرده می‌شود. کنشگر «مداح» صفات و ستایش‌ها را به کار می‌گیرد تا تصویری «محدوش» از واقعیت عرضه کند. با این اوصاف مهم‌ترین ابزار حفظ تمایل از چنین کردار مذمومی حفظ ارتباط با واقعیت و تلاش برای «تجلیل» از یک شخصیت بدون وانهادن این ملاحظات اخلاقی است.

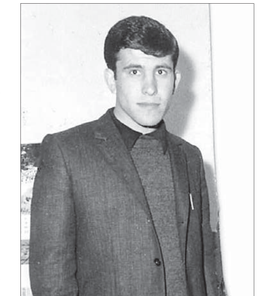

آغاز داستان: ۱۳۶۱

لابه‌لای خاطرات صدیق‌سروستانی از بازگشت از آمریکا به ایران، سخن از دورانی نیز هست که ورود او به دانشکده علوم اجتماعی، برای بسیاری از دانشجویان و استادان، مترادف با استقرار انقلاب فرهنگی تلقی شد. صدیق‌سروستانی در سال‌ها نمودی از تعهد به قوانتی سره از انقلاب اسلامی بود. بنابراین زندگینامه چنین کسی را نه از ۱۳۲۷، که باید از ۱۳۹۱ آغاز کرد: نخستین سالی که صدیق با «فرانشنگ» آغاز کرد. در حالی که همچنان از حق تدریس برای چند سال بعد برخوردار بود. دچارشد، کسی که همچنان از عملکرد انقلابی خود در دهه ۶۰ دفاع می‌کند. به هویت یک «محدوف دانشگاهی» می‌شک آغاز بهتری برای این داستان خواهد بود. البته در فرازهایی از این داستان به سروستان نیز خواهیم رفت و سرانی از کودکی و نوجوانی صدیق خواهیم گرفت، اما مطمئناً سخن چندانی از اینکه «قلیم» سروستان چگونه است و مهم‌ترین محصولات و مهم‌ترین نقاط دیدنی سروستان چه و کجا هستند، نخواهیم گفت، زیرا این داستان درباره زندگی دکتر رحمت‌الله صدیق‌سروستانی است و نه سیاحتنامه سروستان.

تنش و بحرانی که نهایتاً به بازنشستگی اجباری صدیق‌سروستانی انجامید، در واقع از زمانی آغاز شد که جریانی از گروه جامعه‌شناسی به رعامت و مدیریت رسید که به گفته صدیق، برنامه‌ای از پیش تدوین شده برای حذف عناصر مطلوب و جایگزینی آنها با افراد خاص داشت. در واقع صدیق‌سروستانی در تمام سال‌های اعمال قدرت جریان مزبور، با وجود عدم برخورداری از حمایت سایر اعضای گروه جامعه‌شناسی، به ابراز مخالفت خود با روند حذفی پیش‌گفته ادامه داد. البته که با پشتیبانی بسیاری از اعضای فعل گروه جامعه‌شناسی همراه شد، در واقع از آخرین نمودهای استواری صدیق در مواضع و دیدگاه‌هایش بود. ورود دانشگاه به ماجرای شکل‌گرفته میان صدیق و مدیر گروه جامعه‌شناسی، اگرچه به بازنشستگی صدیق انجامید، اما در عین حال ناقض روایت‌هایی بود که صدیق‌سروستانی را نهایتاً یکی از وابستگان همان جریان قلمی می‌کرد. بازنشستگی اجباری، پایبخ دانشگاه تهران به رفتار و گفتار صریح استادی بود، که با وجود ابراز مخالفت‌های صریح با جریان مقابل، همچنان بر نسبت وثیق خود با انقلاب اسلامی پای می‌فشرد.

«ابتدا در بهمن ۸۹ با یک نسخه دستنویس رییس دانشگاه از این جریان مطلع شدم و نهایتا در روز ۲۸ اسفند سال ۹۰ من را با کسر ۲/۵ سال از مدت خدمتم بازنشسته کردند.»

بازنشستگی استاد دانشگاه تهران

به‌رغم حضور فعالانه در بسیاری از عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، صدیق‌سروستانی طرحی تعریف شده از فعالیت علمی خود داشت. که بازنشستگی اجباری، پاسخی ناخوشایند به آن بود. مرور سوابق و پیشینه علمی صدیق، نشان می‌دهد که او عملا با جریانی که مدعی تولید نظریه‌های انتزاعی و پیچیده در جامعه‌شناسی بود، سر ناسازگاری

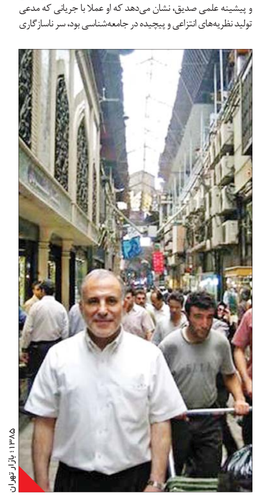

۱۳۹۵/ بازار تهران

فرهنگی در خود انعطاف ایجاد کنند. افزایش میانگین تحصیلات، از نظر صدیق از مهم‌ترین مصادیق و شاخصه‌های این انعطاف‌پذیری است. به این ترتیب صدیق بر این باور است که خانواده‌هایی که توانسته‌اند میانگین برخورداری خود از مواهب تحصیلی و علمی را افزایش دهند، امکان بیشتری نیز برای سازگاری با تحولات جدید فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خواهند داشت. تغییر الگوهای اشتغال زنان، از مصادیق این تحولات است. شواهد گوناگون حاکی از این هستند که روند افزایش اشتغال زنان، با حمایت خانواده‌هایی روبه‌رو است که خواهان برخورداری برابر اعضای خود از فرصت‌های تحصیلی و شغلی هستند. دورنمایی که صدیق از موضوع تفاوت‌های نسلی ارایه می‌دهد، در مقایسه با هواداران نظرگاه بحران و فروپاشی در خانواده ایرانی، به وضوح روشن‌تر و امیدبخش‌تر است.

از فرومادگی تا فرومایگی

«فاصله فرومادگی تا فرومایگی»؛ از دیگر پژوهش‌های صدیق‌سروستانی است که باید آن را شاهدی بر عرضه‌ناموزون روایتی از زندگی این استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران دانست که او را از جمله استادان منفعل در برابر مباحث گوناگون فرهنگی و اجتماعی پس از انقلاب اسلامی قلمداد می‌کند. حضور او در جایگاه هدایت پژوهشی که به موضوع تجربه زنان و دختران آسیب‌دیده حاضر در مراکز بازپروری اختصاص داشت، نمودی دیگر از دغدغه او برای تحلیل جامعه‌شناختی موضوعاتی بود که از مطالعات بایسته به دور مانده‌اند:

«برای من بسیار مهم بود که بدانم منلا زنی که تجربه یک بار تن‌فروشی را دارد، پس از ورود به مراکز بازپروری با چه شرایطی مواجه می‌شود. پژوهشی هم که انجام دادم، جمع‌آوری شد، چون به این نتیجه رسیده بودم که این مراکز از حداقل‌های لازم برای بازگرداندن تدریجی این زنان به دامان جامعه نیز محروم‌اند. این نتیجه بسیار تاسف‌بار بود، زیرا خبر از این می‌داد که در مراکزی که عنوان آنها حکایت از وظیفه حساس بازتوان‌مندسازی دارد، نه‌تنها اتفاق مثبتی رخ نمی‌دهد، بلکه افراد در معرض الگوهای شدیدی از فرومایگی نیز قرار می‌گیرند. عنوان پژوهش را از همین جهت «فاصله فرومادگی تا فرومایگی» گذاشتم. در این مراکز، محصولات فرومادگی‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ما، اعم از نابسامانی‌های خانواده‌گی، قومیت‌گرایی‌های کور و جنسیت‌ستیزی‌های متعصبانه، گرد هم می‌آیند تا تجربه‌های منحرف خود را با یکدیگر تقسیم

«۱۳۵۸/ د. ر. صدیق فارغ‌التحصیل دانشگاه تهران»

کنند. وظیفه ماست که این مراکز را به تناسب درجات ابتلا این زنان به انحراف، مورد بازنگری قرار دهیم، اما مطالعه ما نشان داد که اساسا مراکز بازپروری بهزیستی حتی از امکانات قضایی، تجربه و ظرفیت تخصصی مواجهه با آن درجات هم برخوردار نیستند.»

جمع‌آوری پژوهش درخشان «فاصله فرومادگی تا فرومایگی» از جمله خاطرات تلخ صدیق‌سروستانی است؛ پژوهشی که می‌توانست مدخلی برای گسترش پژوهش‌ها در موضوع چگونگی ایفای نقش مراکز تخصصی فرهنگی - اجتماعی و قضایی در ایران باشد:

«به شکل موفقیت‌آمیزی؛ پژوهش را از تمام مراکز جمع‌آوری کردند، اما بایستی به این پرسش ندادند که سرنوشت زنانی که در معرض تن‌فروشی هستند، چه خواهد شد. مراکز بازپروری به نظر من، نمونه‌ای از راهکارهای کوته‌فکرانه متولیان امر برای مواجهه با مشکلات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی هستند. جامعه‌شناسی ایران، همچنان به محافظه‌کاری و توهمات نظری دچار است که سرانی از این پرسش‌های کلیدی نمی‌گیرد. من اما هنوز هم با تجربه زیسته زنی که برای نخستین بار وارد مرکز بازپروری می‌شود و به زودی درمی‌یابد که این مراکز هم فرار نیست امنیت خاطری و آینده‌ای برای او به همراه آورند، به انتزاع‌بازی‌های پارسونز داده بود و نیز بهره‌مندی از استادانی مانند کلود فیشر به من آموخت که لزوما هم نباید پوزیتیویسم را مترادف کس‌گرایی یا پیمایش‌محوری دانست. ورود من به حوزه جامعه‌شناسی شهری هم، مبتنی بر همین برداشت از جامعه‌شناسی بنیاد شهر عرصه پویایی‌های حیات جمعی بود و جامعه‌شناسی برای مطالعه این عرصه به کاربرد هماهنگ تمام ابزارهای تحلیلی خود نیاز داشت...»

نگاهی به برخی از عناوین علمی و پژوهشی انجام‌شده

آنچنان که صدیق بیان می‌کند، سه حوزه آسیب‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی شهری و روش پژوهش در علوم اجتماعی، ارکان اصلی فعالیت‌های علمی- پژوهشی او بوده‌اند:

«در هر یک از این حوزه‌ها، ابتدا به این نکته توجه داشتم که وظیفه‌ام در قبال جامعه‌شناسی ایران چیست. در آسیب‌شناسی اجتماعی، محتواهای درسی موجود را ناقص و گاه بسیار بعید از امر واقع دیدم و دست به‌کار تالیف یک کتاب درسی مناسب شدم. حاصل کار، کتابی بود که به‌رغم نواقص غیرقابل انکار، دامنه پذیرش خوبی در دوره‌های کارشناسی و کارشناسی‌ارشد، در دانشگاه‌های گوناگون داشت. رویکرد پارادایمی به مباحث نظری و سپس رجوع به موضوعات با اتکا بر رویکرد مزبور، موجب شد کتاب از درصد جذب مناسبی هم برخوردار باشد.»

آسیب‌شناسی نهاد خانواده

صدیق‌سروستانی با تبلیغات و غوغاهای مطبوعاتی که نشان‌دهنده بحران نسلی، شکاف نسلی، انقطاع نسلی، بحران جوان و... هستند، مخالف است. به نظر وی شواهد تحقیقاتی هم حتی نشان‌دهنده بحران در حوزه خانواده‌نیستند:

«تجربه زیسته من از دوران جوانی تاکنون این است که ما در بسیاری از مواقع، تغییر را «بحران» قلمداد کرده و نسبت به افزایش دامنه آن هشدار می‌دهیم. تغییرات نسلی اجتناب‌ناپذیر هستند. اما لزومی ندارد هر تفاوتی میان نسل‌ها را بحران‌زا تلقی کنیم. محتواهای فرهنگی ما نیز به تناسب این تفاوت‌ها تجدید می‌کنند. اما مهم این است که این محتواها را بتوان از لحاظ اخلاقی مورد تایید قرار داد. ما باید آمادگی این را داشته باشیم که به حداقلی از تفاوت‌ها میان نظام‌های ارزشی و اعتقادی خود و فرزندانمان بسنده کنیم و حتی این تفاوت را مبنایی برای ایجاد حداکثر گفت‌وگوی میان نسلی قرار دهیم.»

صدیق برای تدقیق نظرگاه خود درباره تفاوت‌های نسلی، به مفهوم «واماندگی فرهنگی» پای می‌گردد. به‌زعم او، دروالق تفاوت‌های نسلی خانواده‌هایی را تهدید می‌کنند که قادر نیستند به تناسب تغییرات

> «در هر یک از این حوزه‌ها، ابتدا به این نکته توجه داشتم که وظیفه‌ام در قبال جامعه‌شناسی ایران چیست. در آسیب‌شناسی اجتماعی، محتواهای درسی موجود را ناقص و گاه بسیار بعید از امر واقع دیدم و دست به‌کار تالیف یک کتاب درسی مناسب شدم. حاصل کار، کتابی بود که به‌رغم نواقص غیرقابل انکار، دامنه پذیرش خوبی در دوره‌های کارشناسی و کارشناسی‌ارشد، در دانشگاه‌های گوناگون داشت.

داشت و خود نیز با اشتغال فعالانه در حوزه‌هایی چون آسیب‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی شهری و روش پژوهش کیفی می‌کوشید، زمینه فعالیت علمی خود را نیز از انتزاع و تخیل‌پردازی به دور نگه دارد:

«تجربه آزرشمند تحصیل در اوهایو به من آموخت که حتی نظری‌ترین رویکردهای جامعه‌شناختی نیز باید به لحاظ عملی «مودمند» باشند. من فرصت داشتم با کار و مکتب سی‌رایت میلز آشنا شوم که بهترین پاسخ را

«۱۳۶۴/ ا. م. ابراسم فارغ‌التحصیل»

«آن کار اهمیت زیادی برای من داشت، زیرا به قرینه می‌دانستم که موضوع را باید فراتر از موضوع زنان و در چارچوب مفهومی «قومیت»ها و نسبت آنها با دولت و حکومت بررسی کرد. سه، چهار دهه‌ای هست که در جامعه‌شناسی روستایی ایران، مقوله نخبگان محلی را مطرح می‌کنیم. اما به واقع از ظرفیت این نخبگان بهره شایانی نبرده‌ایم. در آن پژوهش نخبگان محلی را واجد ظرفیت کاهش تنشی دانستم که میان قومیت‌ها و حکومت وجود دارد. به هر حال نمی‌توان این تنش را متنزع از ناتوانی‌ها، ناکامی‌ها، نداری‌ها و نارسایی‌هایی دانست که گریبانگیر مردم شده‌اند. زنان این قومیت‌ها با این اوصاف بیش از مردان هم در معرض سوءمدیریت روابط ملی - قومی هستند.»

بنابر گفته صدیق، این پژوهش‌ها به‌واسطه برخورداری از اهمیت و محتوای ارزشمند، با استقبال وزارت کشور مواجه شده و برای تمام کمیسیون‌های بلوان در سراسر کشور تجدیدچاپ و ارسال شدند. از جمله راهبردهای مورد اشاره صدیق، چاپ و انتشار کتب فقهی و تعلیمات دینی اهل تسنن به زبان فارسی و اجازه تدریس و ترویج آنها در مدارس منطقه، به مثابه رهیافتی برای تنش‌زدایی و افزایش «اندغام‌پذیری» قومیت‌ها در مجموعه میهنی و ملی است. من اما هنوز هم با تجربه زیسته زنی که برای دادن به اهالی بومی و ایجاد جو اعتماد، و رفع تبعیض و توزیع دموکراتیک فرصت‌ها و مسوولیت‌ها در منطقه، رأسز حایز نقشی مهم در ایجاد همدلی و وفاق در میان مردم منطقه تلقی می‌کند:

«بمسادگی یادآوری کردم که بلوچ ایرانی است و باید بر ایرانی‌بودگی آن پای فشرد. سابقه عدم ستیزه بلوچ با حکومت را نیز شاهد مهمی دانستم بر اینکه روا ندانستن امکان بروز توانمندی‌ها و خلاقیت‌ها برای قوم بلوچ، ستمکارانه خواهد بود. متاسفم که تاجار از آن هم بودم که به مخاطب مدیریتی خود یادآوری کنم که بلوچ نه تنها ایرانی است و نه‌تنها ایرانی است سنوم واقع شده، بلکه لباس محلی او نیز در هیات قاجاقچی و جنایتکار، مضحکه سینماگری و افسانه‌پردازی شده است.»

از جمله دیگر موضوعاتی که صدیق با دغدغه‌ای ویژه بدان پرداخته، روابط همسایگی در شهر تهران و سایر کلانشهرهای ایران است. فعالیت جدی و تدریس واحدهای جامعه‌شناسی شهری و جامعه‌شناسی مدیریت شهری صدیق را بر آن داشت که مساله زوال مقوله همسایگی در شهر تهران را موضوع یک پژوهش جدی قرار دهد:

«این هم از نشانه‌های ضعف و بیماری جامعه‌شناسی در ایران است، که دوتایی‌های مهمی را که در تاریخ جامعه‌شناسی جایگاه‌بی‌همتایی دارند، چندان مورد پژوهش قرار نداده است. در پژوهش روابط همسایگی، من به سراغ دوتایی «جامعه» و «اجتماع» رفتم و ابزار پیمایش را برای بررسی حد تخریب همسایگی‌ها به نفع شکل‌گیری تهران امروز مورد مطالعه قرار دادم. برایم عجیب بود. که دانشجویانی که با ادعای علاقه‌مندی به جامعه‌شناسی شهری وارد کلاس‌های من می‌شدند، اکثرا پرداختن به موضوع همسایگی را چندان نمی‌پسندیدند. من اما همیشه و پیش از اینکه عده‌ای بخواهند به تقلید از «کامیونیتاریان»هایحث شکست الگوی کلانشهری تهران را پیش بکشند، از منظر جامعه‌شناسی که اهمیت عنصر «محلات» را در شهرهای بزرگ جهان تجربه کرده و خود نیز تعلق‌خاطری به روابط همسایگی و محلی دارد، به این موضوع پرداختم. فکر هم می‌کنم که این حق را داشته باشم که جایگاهی مانند یک پیشگام یا نوآور را برای خود در این موضوع قایل شوم. زیرا بیش از دو دهه است که به فراخور مباحث گوناگون حوزه جامعه‌شناسی شهری، بر ضرورت برنامه‌ریزی برای احیای محلات و همسایگی‌ها در کلانشهرهای ایران تاکید می‌کنم.»

نهایتا هم باید یادآوری کرد که صدیق‌سروستانی از نخستین جامعه‌شناسی بوده است که به صورت اختصاصی به روش‌های تحلیل مورد، تحلیل محتوا و فراتحلیل پرداخته و با ارایه مقالات علمی درباره این روش‌ها، کوشیده تاثیری جدی و عملی در روند نگران‌کننده پیمایش‌گرایی در جامعه‌شناسی ایران از خود به جای گذارد. اهمیت کار صدیق در این‌باره، با یادآوری اینکه در زمان نگارش مقالات مزبور، منابع اندکی درباره روش‌های پژوهش در اختیار پژوهشگران و دانشجویان علوم اجتماعی بوده است، روشن‌تر خواهد شد.

استاد بازنشسته دانشگاه تهران

اینلای صدیق‌سروستانی به بیماری، بسیاری از دوستان و حتی برخی از صرفا آشنایان او را به دیدار دوباره با او واداشت. در این میان، بدیهاًورمن این زندگینامه فرصتی خاص در اختیار نگارنده گذاشت تا در چند دیدار مفصل، جوبای جزییات بیشتری از زندگی شخصی این استاد بازنشسته دانشگاه تهران شود:

«حال چندان خوبی ندارم، اما اگر خوب بپرسید، ممکن است بتوانید محتوای خوبی هم دریافت کنید. فقط حکایت این مصاحبه که نیست. ماجرا سواد جامعه‌شناسی و خاصه روش‌شناسی شماست. پاسخ خوب را باید با «خوب پرسیدن» دریافت کنید.»

با دانستن اینکه علاقه چندانی به تبدیل این زندگینامه به بروشور گردشگری ندارد، از او می‌خواهم که سروستان را چنان‌که می‌خواهد به توصیف کوتاهی بکشد. نا بتوانیم به موضوعات دیگر بپردازیم؛ «سروستان منطقه‌ای با آب و هوای ملایم است که پیش از این تعداد بسیار بیشتری باغ داشت که پس از یک دوره خشکسالی در دوران پیش از انقلاب اسلامی، جای آنها به تدریج ساختمان‌سازی شده و در حال حاضر، بیشتر مناطق کاشت زیتون، پسته و گندم دارد. گفته می‌شود که خیلی پیش از این، سروستان درختهای سرو بسیاری داشته و به همین دلیل به این نام خوانده شده است اما در حال حاضر به جز تعدادی معدود، چیزی از آنها باقی نمانده است. البته به نظر می‌رسد که مردم هم دایفه خود را به کاشت درختانی تغییر داده‌اند که برایشان ثمرات بیشتری داشته باشند. حتی کاشت درختانی مثل صنوبر هم برای مردم اولویت پیدا کرد، چون کارکرد تامین تغذیه دام را برای آنها داشت. اکنون فاصله سروستان تا شیراز به یک ساعت کاهش پیدا کرده که معایب و مزایایی دارد؛ از یک طرف، امکانات شیراز در اختیار سروستان قرار گرفته و از طرف دیگر رشد سروستان کاهش پیدا کرده و نسبت به شیراز حالت حاشیه‌ای و خوابگاهی - چیزی نازل‌تر از یک منطقه اقماری - پیدا کرده است.»

کا و چگونه شد که به شیراز رفتید؟

«برای تحصیل در کلاس دهم بود که از سروستان به شیراز آمدیم و من به مدرسه شاپور رفتم. که مرحوم آقای ابوالقاسم دستغیب، مدیریت آن را برعهده داشت. و با توجه به ترکیب معلمان و امکانات دبیرستان، بهترین مدرسه شیراز بود. رشته من در دوران دبیرستان ریاضی بود. از زمان هر دانشگاه. کنکور جداگانه برگزار می‌کرد و من که در آن زمان شیفته رشته فیزیک اتمی یا هسته‌ای بودم، فقط در این رشته و فقط در دانشگاه پهلوی آزمون دادم و پذیرفته شدم.»

بر اساس توضیحات صدیق، دانشگاه پهلوی در آن زمان تعاملات و تبادلات زیادی با دانشگاه‌های آمریکا داشته و سیستم آموزشی آن هم بسیار نزدیک به سیستم آمریکایی بوده است. از جمله این شباهت‌ها هم امکان درخواست تغییر رشته، بوده است. در عین حال دانشگاه به واسطه خصوصی بودن، تحت‌الشعاع دانشگاه تهران قرار گرفته و با ورود یک پژوهش جدی قرار دهد:

«اولین مدیریت دانشگاه به آلگوبرداری تام از دانشگاه آمریکایی، چندان به مذاق صدیق جوان خوش نمی‌آمد است: «از هماز زمان ورود به دانشگاه پهلوی، بر شوخصیت مذهبی من نیز آغاز شد. البته علاقه من هم به پیروی از الگوی شخصیتی و تربیتی پدر و معلمان دوران کودکی‌ام، نقش مهمی در این‌باره شدنم داشت. از طرفی، با فضای باز دانشگاه پهلوی چندان جور و هماهنگ نبودم و دلیل مهاجرت از سروستان با شیرازی‌ها هم فرق داشتم.»

در همان دوران است که صدیق برای مدت کوتاهی، به علت مشارکت در اعتراضات و مبارزات دانشجویی، پیش از جشن‌های دوهزارم ۵۰ساله به زندان می‌رود. صدیق پس از آزادی از زندان ترجیح می‌دهد تجربه جدیدی داشته باشد و در این راه از امکان تغییر رشته با معدل بالا بهره‌می‌برد:

«در ترم هفتم تغییر رشته دادم و یک ترم پزشکی خواندم اما آن را هم نپسندیدم و نهایتا از میان رشته‌های مختلف، عمران ملی را به دلیل نزدیکی به علایق و ذهنیاتم انتخاب کردم. در کل، از تحصیل‌هم در عمران ملی بسیار راضی بودم، و در تمام دروس پیشتازی می‌کردم. نمونه‌اش هم اینکه توانستم در درس آمار، و میان تمام گروه‌ها، با امتیاز تقریبا کامل، و در میان ۴۰۰نفر اول بشوم. در واقع در بسیاری از دروس، مانند جامعه‌شناسی روستایی، دامپروری، باغبانی، تحقیقات روستایی، اقتصاد و ریاضی همین شرایط را داشتم و با اختلاف در جایگاه ممتاز قرار می‌گرفتم. دو سال پس از ورود ما بود که دانشگاه پهلوی در رشته جامعه‌شناسی نیز دانشجو پذیرفت. دانشگاه پهلوی در آن زمان با توجه به روابط مستمر با آمریکا، خیلی قوی و واقعا از اسنادردهای آموزشی بالایی بهره‌مند بود. جالب اینکه همه کتاب‌ها و موضوعات درسی استادان ما هم کاملا به روز بود. مجموعا شش‌سال‌ونیم درس خواندم تا فوق‌لیسانسم را در رشته عمران ملی گرفتم. در همان زمان، همراه با دانشجویان فوق‌لیسانس رشته اقتصاد در کنفرانس اقتصاد شرکت کردم و بعدها مقالاتم چاپ شد و جایزه گرفتم.»

و در چه سالی تاهل اختیار کردید؟

«در سال ۵۰ و در سن ۲۳سالگی ازدواج کردم. با همسرم خانم محبوبه آیت‌الزاده در دانشگاه پهلوی آشنا شدم. رشته کارشناسی ایشان مهندسی راه و ساختمان بود و به همراه خواهرش و خانم لباف تنها محجبه‌های دانشگاه پهلوی بودند. ایشان برای فوق‌لیسانس به روانشناسی شاخه کودکان استثنایی تغییر رشته دادند و هنگامی که از آمریکا به تهران آمدیم، چند سالی نیز در دانشکده روانشناسی دانشگاه تهران مشغول به تدریس شدند و نهایتا در مقطع دکترا در رشته روانشناسی مدرسه از آمریکا فارغ‌التحصیل شدند و در حال حاضر هم در آمریکا همچنان به کار مشاوره دادن به خانواده کودکان معلول و استثنایی اشتغال دارند.»

صدیق یک هفته پس از فراغت از تحصیل به تهران می‌آید و از طریق یک آگهی روزنامه به یک شعبه مصاحبه کاری با دکتر بحرینی، مدیرگروه امور روستایی، می‌رود و با توجه به نیازمندی مرکز آموزش بزرگسالان،

> اوایل سال ۶۷ دوباره به دانشکده برگشتم و البته همچنان گاه در دانشکده با سایرین به مشکل برمی‌خوردم به وضوح تبعیض روحیه داده بودم، اما همچنان با رفتارهای آشکارا مزورانه و منفعت‌طلبانه کنار گذاشته شد، بیشتر به تدریس و انجام پروژه‌های مختلف پژوهشی پرداختم.

کا و از همان دوران است که ناگهان به یک استاد چندتدانشگاهی تبدیل می‌شوید؟

«به رابطه استاد و شاگردی که در حوزه برقرار بود بسیار اهمیت می‌دادم و حاضر بودم در قم تدریس و زندگی کنم و در آن سال‌ها هم از طرف وزارت علوم طرح اعزام استادیه به قم مطرح شد و من هم درخواست دادم و در صورتجلسه گروه هم ثبت شد اما هرگز برای من حکمی نیامد.»

منصب دانشگاهی دیگر صدیق در آن سال‌ها، ریاست موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در فاصله سال‌های ۷۵ تا ۷۷ است. در حالی که ۵۰ کارشناس و دانشجو از موسسه حقوق دریافت می‌کنند، صدیق الزام کارمزدن را برای کارشناسان و پژوهشگران موسسه لغو می‌کند تا نشان پژوهشگران را از کارمندان متمایز کند.

استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

پایان‌بخش این زندگینامه لابد باید اشاره صدیق‌سروستانی به حسرت‌هایش باشد. پای حسرت‌ها را باید به میان آورد. زیرا شخصیتی مانند صدیق‌سروستانی که زندگی پرفرازونشیبی داشته و همچنان نیز به واسطه استقلال در رای و دیدگاه، خود را فرانتر از کلیشه‌های زمانه می‌بیند، شایسته چنین جایگاهی است؛ جایگاه یک شاهدی که می‌تواند داستان زندگی خود را چنان بازگو کند که رشته‌های آن درهم آمیخته با تحولات ایران و انقلاب اسلامی باشد.

«دورانی که سپری شد، دوران پردغدغه و پرغیظ‌های بود. معترفم به اینکه از آن شکل از زندگی و آرمان‌گرایی‌اش، آز جوشبنتداری، چیزی باقی نمانده است.»

کا و در زندگی‌تان؟

«کمبود فرصت‌های گذران اوقات فراغت در کنار خانواده، مهم‌ترین حسرتی است که از گذشته برایم باقی مانده است.»

کا و حرف آخرتان؟

«دست شما در دست نزد نکند. به نظرم چیز بدی نخواهد شد. اگر دقت کنید و به‌خوبی از محتواها بهره بگیرید. حرف آخر هم اینکه، تنها عاملی که این روزها آزارم می‌دهد، ضعف جسمانی شدید ناشی از بیماری است. برنامه‌ام برای آینده هم کناره‌گیری از تدریس و پرداختن به علاقه‌مندی‌های فردی دانشگاه تهران است.»

«۱۳۷۸/ جلسه دفاعیه در دانشگاه تربیت مدرس»

«۱۳۷۸/ دفتر صدیق»

در سال‌های جوانی

«علاوه بر دانشکده علوم اجتماعی، یک ترم در دانشگاه امام‌صادق(ع) تدریس کردم و هفته‌ای دو یا سه روز به قم می‌رفتم و در موسسه عالی آموزشی و پژوهشی امام‌خمینی در مقطع لیسانس و در موسسه باقرالعلوم در مقطع فوق‌لیسانس، همان واحدهایی را که در دانشکده علوم اجتماعی داشتم تدریس می‌کردم. موسسه امام‌خمینی، میراث موسسه «در راه حق» است که آقای مصباح و همکارانشان بنیانگذاری کرده بودند و بیشتر یک امکان آموزشی در کنار دروس حوزوی بود. این موسسه بعدها به باقرالعلوم تغییر نام یافت و مقطع فوق‌لیسانس نیز داشت که نهایتا پس از مدتی، موسسه باقرالعلوم نیز به موسسه عالی آموزشی و پژوهشی امام‌خمینی تبدیل شد. جمعا به مدت ۱۸سال نیز در قم تدریس داشتم و در کنار در دفتر همکاری حوزه و دانشگاه روی پروژه جامعه‌شناسی اسلامی کار پژوهشی انجام می‌دادم. طی کار با دفتر همکاری حوزه و دانشگاه به دانشگاه آزاد اسلامی قم دعوت شدم.»

رویکرد انتقادی صدیق نسبت به نهاد دانشگاه در ایران، با تجربه تدریس به طلاب تقویت می‌شود. بازر بودن عنصر نظم در جلسات آموزشی حوزه، برای صدیق تداعی‌گر نظمی است که در دانشگاه‌های آمریکا تجربه کرده بود.

«به رابطه استاد و شاگردی که در حوزه برقرار بود بسیار اهمیت می‌دادم و حاضر بودم در قم تدریس و زندگی کنم و در آن سال‌ها هم از طرف وزارت علوم طرح اعزام استادیه به قم مطرح شد و من هم درخواست دادم و در صورتجلسه گروه هم ثبت شد اما هرگز برای من حکمی نیامد.»

منصب دانشگاهی دیگر صدیق در آن سال‌ها، ریاست موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در فاصله سال‌های ۷۵ تا ۷۷ است. در حالی که ۵۰ کارشناس و دانشجو از موسسه حقوق دریافت می‌کنند، صدیق الزام کارمزدن را برای کارشناسان و پژوهشگران موسسه لغو می‌کند تا نشان پژوهشگران را از کارمندان متمایز کند.

استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

پایان‌بخش این زندگینامه لابد باید اشاره صدیق‌سروستانی به حسرت‌هایش باشد. پای حسرت‌ها را باید به میان آورد. زیرا شخصیتی مانند صدیق‌سروستانی که زندگی پرفرازونشیبی داشته و همچنان نیز به واسطه استقلال در رای و دیدگاه، خود را فرانتر از کلیشه‌های زمانه می‌بیند، شایسته چنین جایگاهی است؛ جایگاه یک شاهدی که می‌تواند داستان زندگی خود را چنان بازگو کند که رشته‌های آن درهم آمیخته با تحولات ایران و انقلاب اسلامی باشد.

«دورانی که سپری شد، دوران پردغدغه و پرغیظ‌های بود. معترفم به اینکه از آن شکل از زندگی و آرمان‌گرایی‌اش، آز جوشبنتداری، چیزی باقی نمانده است.»

کا و در زندگی‌تان؟

«کمبود فرصت‌های گذران اوقات فراغت در کنار خانواده، مهم‌ترین حسرتی است که از گذشته برایم باقی مانده است.»

کا و حرف آخرتان؟

«دست شما در دست نزد نکند. به نظرم چیز بدی نخواهد شد. اگر دقت کنید و به‌خوبی از محتواها بهره بگیرید. حرف آخر هم اینکه، تنها عاملی که این روزها آزارم می‌دهد، ضعف جسمانی شدید ناشی از بیماری است. برنامه‌ام برای آینده هم کناره‌گیری از تدریس و پرداختن به علاقه‌مندی‌های فردی دانشگاه تهران است.»

راویان: حمید قیصری، آرش نصر اصفهانی، مینا عزیزی

روایتی از یک گفت‌وگو با حمیدرضا جلایی‌پور مطرح شد

دفاع از کرامت انسانی آسیب‌دیده‌ها؛ مهم‌ترین ویژگی صدیق سروستانی

بهار فرجی: حمیدرضا جلایی‌پور، عضو گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران و از قدیمی‌ترین همکاران و دوستان مرحوم دکتر رحمت‌الله صدیق سروستانی است؛ استادی فرهیخته که همین روزها ۴۰ روز از کوچ ناگهانی‌اش می‌گذرد و هنوز هم خبر مرگ او، حسرت بی‌پایان دوستان و همکارانش را به‌دنبال دارد. با جلایی‌پور درباره ویژگی‌های علمی و شخصیتی صدیق سروستانی و مسایلی که در سال‌های اخیر بر او رفت، گفت‌وگویی ترتیب داده‌ایم که متن کامل آن را در ادامه می‌خوانید...

جناب آقای جلایی‌پور! از قرار معلوم شما مدت زیادی مرحوم صدیق سروستانی را می‌شناختید و به نوعی یکی از قدیمی‌ترین دوستان و همکاران او بودید؟

بله، من بیشتر از ۳۵سال، ایشان را می‌شناختم و نزدیک به ۱۴سال با او